

در پایان شب

یاد کنیم از آن روزها...

اولین باری که کتاب «در پایان شب» را شروع به خواندن کردم مهمترین نکته‌ی جالب توجه، مرور گذشته‌ای نه چندان دور از زندگی نسل ما بود.

هنوز هم بسیاری از آنان که دوران تحصیل و یا دانشگاه را در دهه‌ی شصت و نیمه‌ی اول هفتاد تجربه کرده‌اند به یاد دارند که شرایط و محیط درس با آنچه امروز ما — حداقل از بیرون گود — می‌بینیم تفاوت بسیاری داشت: تفاوت از دیدگاه بایدها و نبایدها، تفاوت از منظر آنچه که ممنوع بود و ما هم به سمتی می‌رفتیم که باور می‌کردیم. شاید اگر امروز برای کسی بگوئیم دو نفر هم دانشگاهی که چند سال در یک کلاس می‌نشستند، اگر یکدیگر را در خیابان می‌دیدند بنابر دلایل، بسیاری وجود هم را ندیده می‌گرفتند، به نظر مضحک — یا شاید گریه‌آور — برسد. ولی بود و ما هنوز به خاطر داریم.

به هر حال آنچه که در اولین نگاه به «در پایان شب» برای من جلب کننده شد مرور آن خاطرات بود. و این یکی از مهمترین نکاتی در این کتاب است که به نظر من نویسنده نه تنها از آثار قبلی‌اش چند گام فراتر رفته و توانسته انتظار مخاطبین جدی خود را برآورده سازد و شاید برخی دیگر از خوانندگان خود را نیز فراتر برده، بلکه نوع نگاه کردن را نیز در این کتاب تغییر داده و با ژرفاندیشی بیشتر، رمانی جذاب را به تحریر در آورده است.

«در پایان شب» داستانی است از دو نسل. نسلی که دیروز جوان بود و امروز، پدر یا مادر جوانی دیگر. نسلی که با وسواس‌های با دلیل و بی دلیل خود — و شاید به دلیل نگرانی‌هایی بنام تجربه — نسل بعد از خود را به حصار مکرر کشید.

ولی در کنار تمامی این حرفها آنچه بیش از همه اهمیت دارد نظر خوانندگان است. ما — شاید خلاف برخی از همکاران — مهمترین قاضی را خوانندگان می‌دانیم و رأی و نظر ایشان را در حرکتهای بعدی چراغ راه خود خواهیم کرد.

پس بی صبرانه در انتظار نظرات شما هستیم.

تا تائید شما هست، نگرانی نداریم.

بهمن رحیمی

بهمن ماه ۸۲ - تهران